



2 اگست 2015

داکتر سید عبدالله کاظم

"داؤد خان و اردو"

حقایق برگرفته از نوشته ای یک جنرال افغان

(این نوشته در چهار یا پنج قسمت پیهم به نشر میرسد)

پیشگفتار: آیا محمد داؤد خان واقعاً یک "دیکتاتور" بود؟

قبل از اینکه به موضوع مورد بحث "داؤد خان و اردو" بپردازم، لازم به تذکر میدانم که با آغاز سلسله مقالات اینجانب در مورد شهید محمد داؤد خان یک تعداد محترمان دست بقلم برده وبا تبصره های کم و زیاد چه موافق و یا مخالف، مستقیم یا غیرمستقیم نظر خود را در زمینه ابراز کرده اند که از ایشان در مجموع ممنونم. در یکی از این نوشته ها نویسنده ادعا کرده که محمد داؤد خان یک "دیکتاتور" بوده است و اما بجای اینکه به اصل مطلب بپردازد و دلائل خود را مبنی بر ثبوت ادعا بطور مستند ارائه دارد، موضوع "دیکتاتوری و دیموکراسی" را بطور کل مورد بحث قرار داده و با حمایت از دموکراسی که یک حقیقت مسلم است، پرداخته و چند هموطن نیز از آن نوشته تمجید کرده که حق شان است و من هم دموکراسی واقعی مبتنی بر حاکمیت قانون را تأیید و بر آن تأکید میدارم. در ضمن بعضی ها هم کوشیده اند به تاسی از نظریات قوم و قریب خود مسئولیت حوادث بعدی را تنها بدوش داؤد خان بیندازند و ریشه های اصلی آنها که اساساً به دهه قانون اساسی بر میگردد، از نظر اندازند. خوشحالم که همین امروز محترم احمد فواد ارسلان سند دیگری را مبنی بر اوضاع بحرانی کشور در سال 1972 یعنی دوره صدارت مرحوم داکتر عبدالظاهر و اعلام موجودیت رسمی حزب پرچم و نیز خطر کودتاها توسط عبدالولی و یا محمد داؤد خان از منابع رسمی ایالات متحده بدست آورده و در این پورتال به نشر رسانیده است. در عین زمان وقتی مقالات من پیرامون موضوعات تاریخ معاصر کشور، بخصوص در مورد کار کردهای شهید داؤد خان پیهم در این پورتال وزین به نشر رسید، بعضی ها سعی کردند مرا از ادامه همچو نوشته های تاریخی به دلیلی که گویا این بحث های قدیمی چه فائده دارد و ما باید توجه خود را به مسائل روز وطن متمرکز نمایم، منصرف سازند و حتی یکی هم مرا به حیث مشاور اقتصادی شهید داؤد خان قلمداد کرده تا بدینوسیله نوشته های مرا وجه جانبداران بدهد.

بهر حال هدف من از تحلیل و بررسی مسائل تاریخی فقط و فقط تلاش برای روشن ساختن حقایق است تا نسل جوان از آن آگاه شود. من به نظریات مخالف احترام دارم و میخواهم چیزی از آنها بیاموزم. متأسفانه یک تعداد نوشته هائیکه تا حال خوانده ام، کمتر تحلیلی و اما بیشتر شعار گونه بوده و یا کلیشه ای؛ شعار گونه به این معنی که در چند جمله کوتاه بدون ارائه دلائل مستند، قاطعانه حکم صادر کرده اند و کلیشه ای برای آنکه بحث را مثل یک لکچر درسی برای شاگردان در عمومیات و کلیات مختص ساخته اند. در حالیکه موضوع مورد بحث بسیار مشخص بوده و باید به تحلیل مشخص واقعات و رویداد های مستند که مؤید یک شخصیت دیکتاتور است، با ذکر مثالها پرداخته می شد که شخص

د پانو شمیره: له 1 تر 7

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په څیر و لولئ

مورد نظر مثل «صدام و قذافی» چه تعداد از مخالفان خود و یا مردم بیگانه را کشته، چه قصر های افسانوی برای خود و وابستگان خود اعمار کرده، چقدر پولهای ملت را غصب و به حساب خود بخارج انتقال داده، تا چه حد از این پولها خودش و خانواده اش بهره شخصی برده اند، چه جنایات ضد بشری انجام داده، چه جنگ های خونین را بدون موجب براه انداخته، چه اعمال مافیای گونه توسط خودش و یا به امرش انجام یافته است و ده ها خصلت دیگر که در شأن دیکتاتورهای معاصر دیده شده است. حتی یکی از این محترمان درارتباط موضوع مورد بحث یعنی محمد داود خان نوشته که دیکتاتور با کسب قدرت میخواهد به تسخیر جهان بپردازد، درحالیکه محمد داود خان نه هدف و نه توان جهانگشائی را داشت، بلکه او میخواست جامعه قرون وسطائی افغانستان را از عقب ماندگی ها و مصیبت های ناشی از آن برهاند و حداقل به سوبیه یکی دو کشور همسایه ارتقا دهد. اگر دلیل دیکتاتوری او تنها شهادت میوندوال بدست چند پرچی و یا اعدام پنج تن از همکاران مشمول قضیه بوده باشد، این دلیل را به حیث یگانه مثال نمیتوان معیار یک قضاوت عمومی و کلی قرار داد و از آن به اصطلاح "پیراهن خون پر حضرت عثمان (رض)" ساخت.

اگر یک شخص بنا بر دلایلی "خود رأی" است و حرفی دیگران را کمتر گوش میکند و از خود نظر خاص برای ارتقا و تعالی و انکشاف ملت و کشور خود دارد و وقتی در قدرت است، میخواهد با تحکم و جدیت موانع موجود را برای رسیدن به هدف ملی از سر راه دور کند، آیا میتوان به همچو شخصیت "دیکتاتور" خطاب کرد؟ برای توضیح مطلب لازم است یک بار به کارکردهای همان دو شخصیت مورد نظر یعنی صدام و قذافی مراجعه کرد و آنرا با محمد داود خان به مقایسه گرفت، برای شخص صاحب مطالعه و دارای قضاوت آفاقی این نوع مقایسه هیچ پایه منطقی ندارد.

وقتی شک انسان سیراست و با کمال امنیت، مصئونیت و خاطر آسوده در یک کشور بطور مرفه زندگی میکند، واضح است که برای همچو انسانها آزادی و دموکراسی بالاتر از هر چیز دیگر ارزش دارد و اما در کشوری مثل افغانستان که مردم از فرط بیکاری و فقر داد می زنند و از منتهای نا امنی و فقدان مصئونیت هرکس که از خانه بدر میشود، کمترین امید به برگشت خود دارد، در همچو حالت برای مردم بیچاره نان، سرپناه و از همه مهمتر امنیت و مصئونیت بسیار بالاتر از آزادی و دموکراسی اهمیت و ارزش دارد؛ مردم ما در وطن با گوشت و عمق استخوان خود درک کرده اند که آزادی و دموکراسی درد آنها را دوا کرده نمیتواند، حتی با فقدان حاکمیت قانون از یکطرف و موجودیت دست های قدرتمند و مافیائی از طرف دیگر، همین حالا دموکراسی و آزادی جای خود را به انارشی و چپاول سپرده و فریاد مردم از این ناحیه بلند است و کسی به داد آنها نمیرسد. نهال دموکراسی باید به دقت در سایه حاکمیت قانون پرورش یابد و باغبان غمخور و با احساس مسئولیت میتواند از عهده اینکار بدر آید که تسلیم خواسته های قدرتمندان نشود، در دام مصلحت های بیهوده خود را اسیر نسازد، از خود بگذرد و با جدیت به مصالح و منافع مردم بیندیشد.

در زمستان سرد و یخبندان از درخت فرو رفته در برف نباید توقع حاصل داشت، تا آنکه بهار آید و درخت برگ و شگوفه کند. بعضی ها میپرسند که تا چه وقت به انتظار بهار و برگ و شگوفه نشست؟ بلی! این یک سؤال مهم و حیاتی است که جواب آنرا با خود فریبی و دل بستن به آرزو های واهی چون آزادی و دموکراسی نمیتوان داد، بلکه نخست باید اندیشید که چگونه امنیت را حاکم ساخت و در پرتو آن انکشاف اقتصادی را براه انداخت. این همان آرزو و راهی بود که شهید محمد داود خان در پیش گرفته بود، ولی متأسفانه بوسیله دشمنان مردم و وطن ناتمام ماند. هنوز که هنوز است بعضی ها بر ادامه این راه شک و تردید دارند و بجای آن از آزادی و دموکراسی در وطن خوار و زار صحبت می کنند و تاپه خائن، مستنبد و دیکتاتور را برشانه ای آن خدمتگار واقعی مردم و وطن می زنند.

مختصر کلام همانطوریکه محض با "حلوا گفتن، دهن شریین نمیشود"، با دیکتاتور نامیدن نیز شخص دیکتاتور پنداشته نمیشود، مگر آنکه با دلایل موجه و با مقایسه دقیق یک دیکتاتور معاصر آنرا به تفصیل مستند ساخت. مقاله پرمحتوای دانشمند عزیز آقای ف. هیرمند "اندر باب خائن ملی و قهرمان ملی" واضح می سازد که بسیاری از ما افغانها در نامیدن "خائن ملی" زیاد دلچسپی داریم، از شمشیر و قلم و زبان با شدت کار میگیریم و با تأسف که "درخمیر مو می

پالیم" تا نگذاریم حتی یک نفر مستحق هم به حیث "قهرمان ملی" در کشور تبارز کند، بدون آنکه فکر کنیم که با اینکار دیگر هیچکس حاضر به قبول زحمت، فداکاری و صداقت نمیگردد، زیرا در نهایت تاپه "خیانت" بهر صورت روی شانه اش زده میشود و از اینطریق صداقت جای خود را در اذهان به خیانت میدهد.

به همین دلیل نوشته پرمحتوای جنرال محمد زکریا ابوی را که 25 سال قبل از امروز به نشر رسیده است، انتخاب کرده ام تا از یکطرف در ادامه مقالات قبلی خود پیرامون کارنامه های شهید محمد داود خان توجه را به بُعد نظامی خدمات او در طول سالهای کاری اش جلب کنم و از طرف دیگر واضح سازم که یک محقق واقعی چگونه مسائل را ارزیابی میکند و چگونه بایبگیری ریشه های قضایا به نتیجه گیری می پردازد تا اینکار یک رهنمای خوب برای محققان مسائل تاریخی باشد و از شعار دادن و کلی گفتن ها اجتناب شود. با عرض معذرت که این پیشگفتار طولانی شد، ولی ضروری بود.

"داود خان و اردو":

به ادامه مطالعه و تحقیق پیرامون ابعاد مختلف کارنامه های یک شخصیت بزرگ تاریخ معاصر کشور شهید محمد داود خان که طی چندین مقاله مبسوط از این قلم تاحال به نشر رسیده است، اکنون توجه را بیک بُعد دیگر موضوع جلب میدارم که بدون مبالغه میتوان او را بنیان گذار اردوی جدید افغانستان محسوب کرد که متأسفانه این اردو پس از کودتای ثور تا امروز با نشیب و فراز های بسیار مواجه شد. تلاش پیگیر محمد داود خان از روزیکه در امور نظامی و اداری کشور اشتغال پیدا کرد تا زمان شهادتش بیشتر برای این بود تا با موجودیت یک دولت قوی بتواند امنیت کشور را تأمین و تضمین کند، دست قدرتمندان محلی را از دامان دولت و مردم کوتاه سازد و در قبال آن به انکشاف اقتصادی و رفورمهای اجتماعی در افغانستان بپردازد. مخصوصاً وقتی پس از تشکیل دولت جدید پاکستان در 1947 و الحاق ساحات پشتون نشین آنطرف دیورند و بلوچ ها به پاکستان، لزوم تقویه بنیه نظامی افغانستان نه تنها برای اهداف امنیتی و انکشافی در داخل، بلکه برای ایجاد یک موازنه نسبی نظامی در منطقه بیش از پیش محسوس گردید. برای همین منظور حکومت وقت سعی جدی کردند تا به هر نحوی ممکن کمک نظامی امریکا را در زمینه جلب نمایند و حتی حاضر شدند سلاح مورد نیاز خود را با وجود مشکلات پولی به نقد از آن کشور خریداری کنند، ولی طوریکه در مقالات قبلی به تفصیل بیان گردید، به آن موفق نشدند. در اثر اغماض امریکا و مایوسیت جدی افغانها بالاخره پس از تصویب لویه جرگه تصمیم برآن شد تا افغانستان دست نیاز به اتحاد شوروی دراز کند و مقامات شوروی که از سالها بدینسو منتظر چنین درخواست از طرف افغانستان بودند، فوری به این تقاضا لبیک گفتند و موضوع تجهیز اردوی کشور به همین ترتیب در دوره صدارت محمد داود خان با امضای قرارداد ها قدم بقدم از جانب شوروی آغاز شد و در دوره دهه قانون اساسی بیش از پیش انکشاف کرد.

هدف از نوشته حاضر این نیست که موضوع تخنیکی اكمال انواع سلاح و تجهیزات را برشمارد و جوانب تخنیکی آنرا بررسی کند، بلکه مقصد آنست تا برگرفته از نوشته ای یک جنرال افغان که عمری را در اردو از قدمه های اول تا رتبه جنرالی با صداقت و پاکی گذرانیده و گرم و سرد وظایف محوله را در هر مقام دیده و در اخیر دوسال زندان را سپری کرده است، مطالبی مهمی خدمت تقدیم شود که همه جزء تاریخ معاصر کشور میباشند. مرحوم جنرال محمد زکریا ابوی یکی از معدود صاحب منصبان ارشد اردوی کشور بود که خاطرات خود را با کمال حقانیت هنگامیکه در شمال کالیفورنیا به حیث مهاجر اقامت داشت، بطور اخص در ارتباط با نقش محمد داود خان در اردو به رشته تحریر درآورده است. این نوشته که بیشتر از یک رساله، حیثیت یک کتاب کوچک را دارد، 25 سال قبل در هفت شماره مجله "نامه خراسان" - منتشره شمال کالیفورنیا بطور پیهم به نشر رسیده که در آن مطالب بسیار مهم و ارزنده از نظر تاریخی گنجانیده شده که امید میکنم روزی به همت فامیل مرحومی این نوشته او به حیث یک کتاب مستقل چاپ و در دسترس علاقمندان قرار گیرد.

د پانو شمیره: له 3 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

معلومات مختصر در باره نویسنده اثر:

جنرال محمد زکریا ابوی در سال 1918 در یک خانواده سرشناس در کابل متولد گردید، در 1938 از لیسه نجات فارغ و حربی پوهنتون را در 1941 در رشته "توپچی مدافعه هوائی" به پایان رسانید و از آنوقت تا اپریل 1978 جمعاً مدت 37 سال را در شعبات مختلف اردو خدمت کرد و در سال 1973 به رتبه جنرالی ارتقا و سپس به حیث رئیس تشکیلات وزارت دفاع ملی خدمت کرد. او پس از کودتای ثور در پلچرخ زندان شد و بعد رهائی از زندان درجنوری 1980 تا هنگام مهاجرت بیکار و در 1984 نخست به کشور اطریش و بعداً به ایالات متحده امریکا با فامیل مهاجرت کرد و در شمال کالیفورنیا اقامت گزید. مرحوم جنرال زکریا ابوی در طول مدت خدمت موفق به اخذ جمعاً 8 مدال گردید و نیز یک تعداد مقالات شان در مجله اردو به نشر رسیده است. این جنرال وطندوست و پاک طینت در اپریل 2013 به عمر 95 سالگی در حواشی شهر "سکرامنتو" - شمال کالیفورنیا به دیار حق شتافت که روح شان شاد و جنت برین جایگه شان بادا!

شرحی در آغاز:

جنرال ابوی پس از یک مقدمه کوتاه درباره سقوط سلطنت اعلیحضرت غازی شاه امان الله و سپس رژیم 9 ماهه امیر حبیب الله کلکانی و ورود سپه سالار محمد نادرخان و برادران و آغاز سلطنت ایشان که سردار محمد هاشم خان در مقام صدارت قرار گرفت، چنین می نویسد: «زمانیکه محمد هاشم خان زمام صدارت را بدست گرفت، جنگ های متداوم، آتش سوزی های متفرق، دستبرد های دائمی و خود سری های جدیداً به مقام رسیدگان زمان سقوی و ازبین رفتن چیزفهم ها و اختناق عمومی در تمام موضوعات اداری، دفترداری و امورحسابی را کاملاً از بین برده بود، مکاتب کاملاً بسته شده بود، دوایر راکد و اکثر دفاتر از بین برده شده بود و به قانون وقعی گذاشته نمی شد. ازجانب دیگر اداری دولت و مملکت که به عرق ریزی شاهان سابقه ترتیب و جمع آوری شده بود، از خزانه ارگ شاهی توسط لشکر های قومی مردم پکتیا، فاتحان معرکه استرداد سلطنت از پسر سقاو و در مقابل کمک مالی و مساعدت های جسمی [بازو دادن] که به محمدنادر خان نموده بودند و در گرفتاری حبیب الله کلکانی و طرفدارانش نقش اساسی و عمده و قاطع را بازی نموده و موفقانه با تلفات جانی به انجام رسانیده بودند و کابل را فتح و مردم را از چنگال دزدان رهائی داده بودند، و شاه و خاندان او را بر سریر قدرت رسانیده بودند، به حساب حق الزحمه و پاداش بصورت دسته جمعی به بیغما و چپاول دست برده شد. مردم کابل و ناظران معرکه شاهد بودند که این غازیان به مانند مور و ملخ به خزانه ارگ و پس اندازهای امیران سابقه و امیر امان الله خان که در زمان بچه سقاو نیز محافظه شده بود [؟]، هجوم برده و هریک با چند نفری متفقاً بوجی های طلا و نقره و سکه های نقره ای را به دوش گرفته و در محل امن به تقسیم آن می پرداختند و چنان عجله داشتند که به حساب نمیرسیدند و مانند حیوانات به پیمانانه کلاه اکتفا می نمودند. [دراین موقع] دست های اجنبی و ظالمان داخلی شروع بکار نمود، بسیار طلاها را به انواع دسیسه ها خریداری و به هند برتانوی انتقال دادند...»

جنرال ابوی در مورد شخصیت محمد هاشم خان و طرزکار او می افزاید: «سردار محمد هاشم خان به گونه ای که در موضوعات اداری سخت گیر و خشن بود، درحلقه خاندان نیز هیبت و وقاری داشت و رعب و ترس از او، جوانان خاندان را به درست کاری و درایت رهبری میکرد. در موضوعات اداری حوصله و قدرت کار کافی داشت و توسط یک شبکه قوی استخباراتی خویش از موضوعات خورد و بزرگ باخبر بود. شخصاً هرشب از سراسر مملکت توسط والیهها، حکام، علاقه دارها و اشخاص مخصوص خود و نفرها و اپراتورهای تلیفون با اخذ تماس، از تمام جزئیات اطلاع می یافت. اینکار برای او عادت ثانی شده بود و مشغولیت خوب. او زن نداشت و فرزند نه، اسباب سرگرمی دیگری در آنوقت افغانستان پا نگذاشته بود و حتی رادیو هم نبود، چه میکرد، هم مصروفیت و هم به نظام اداری مملکت و آرامش مردم مفید... او چه از نقطه نظر اداری و چه از رهگذر کلتوری شخصیت برجسته و دوم بعد از

د پانو شمیره: له 4 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولۍ

شاه بود...حینیکه نادرشاه به شهادت رسید، سردار محمد هاشم خان اگر در کابل می بود، بنابر مقام اداری و حرمت فامیل خود را مستحق سلطنت میدانست...حینیکه از سفر بازگشت، گرچه علناً مخالفت خود را ابراز و مقام سلطنت را حق خود وانمود کرد، مگر مقابل یک عمل انجام شده قرار گرفت و با داشتن مقام صدارت، آنها با اختیارات وسیع و نامحدود اجباراً اکتفا کرد.»

محمد هاشم خان بنا بر ممانعت شاه امان الله درمورد ازدواج خواهرش با او از امان الله خان سخت عقده به دل بود و وقتی چرخ روزگار تغییر کرد و محمد هاشم خان به صدارت رسید، به گفته جنرال ابوی، او: «به همه دوستان امانی و منورین طرفدار او زجرها رسانید، نام امان الله را از همه کتیبه ها و کتب مکاتب محو کرد، دارائی شخصی امان الله خان را تصاحب نمود...»

ابوی در مورد رابطه محمد هاشم خان با دو برادر زاده اش چنین می نویسد: «او در پهلوی اداره جدی و خشن که برای امنیت داخلی و آرامش مملکت پیش گرفته بود و درد سرهایی در زمینه داشت، برای تربیه برادر زاده های عیانی خود متوجه بود و جدیت به سزا مبذول میداشت و چون خود متأهل نبود و فرزندی نداشت، سردار محمد داؤد خان و سردار محمد نعیم خان، پسران سردار محمد عزیز خان شهید را چون فرزندان خود زیر نظر گرفت که دو سردار زاده در سایه تحصیلات خصوصی که زیر نظر شخص محمد هاشم خان دقیق و جدی مراقبت می شد، مردان کاری بار آمدند...سردار محمد داؤد خان را در رشته عسکری و محمد نعیم خان را در امور سویل [ملکی] خاصاً در موضوعات معارف و دیپلوماسی برگزید و برای اینکه هر دو مقام عالی در فامیل داشته باشند، ازدواج شانرا با دختران اعلیحضرت محمد نادر شاه روبراه ساخت و هم وحدت فامیل را تقویه بخشید.»

اولین قدمه کاری محمد داؤد خان:

جنرال ابوی در این مورد می نگارد: «محمد داؤد خان که تحصیلات ابتدائی را در افغانستان و فرانسه دوام داده بود، برای اینکه مرد کار شود، بر علاوه معلمین خصوصی که به تعلیم و تربیه او گماشته بودند، به کورس و تعلیمگاه عسکری برای اخذ امور نظامی شامل ساخته شد....او بعد از انجام تعلیم عسکری در اواخر 1310 [به رتبه "فرقه مشر"] به فرماندانی و حکومت اعلی سمت مشرقی آنوقت مقرر شد. این مقرری و توظیف پلان غور شده سردار محمد هاشم خان بود که میخواست برادر زاده اش دور از مرکز آزادانه بکار شروع نماید، به مردم و اراضی قسمت مهم مملکت آشنائی یابد و ستاژیر خوب باشد و مستقل، تا رشد شخصیت و معلومات اخذ شده او در وظایف خطیر آینده که برای او پیش بینی می نمود، آماده گردد، چه این موضوع در مرکز با موجودیت شاهزاده محمد ظاهر و سپه سالار وزیر حربیه [شاه محمود خان]، جنرالان سالخورده و تجربه دیده که هریک به نوبه خود شخصیت بزرگ و مؤثر بودند، میسر نبود و هم دوستان مشرقی وال سردار محمد هاشم خان مؤظف شده بودند که با جنرال تازه کار و حاکم اعلی جوان همکاری و رهنمائی نمایند.»

در باره کارکرد های محمد داؤد خان در این مقام جنرال ابوی چنین می نویسد: «سردار جوان از بدو مأموریت نشان داد که شیفته پیشرفت وطن است و دردی دارد از گذشته نامیمون افغانستان. دیدن شهر جلال آباد، جائیکه زمانی قرارگاه جنرال "سیل" [انگلیسی] بود و از گذشته ها به مراتب خرابتر و کثیف تر شده بود، او را متأثر می ساخت. شهر جلال آباد آنوقت قلعه کوچکی بود که هر ضلع آن بیش از چهار پنج کیلومتر نبود و دروازه هایی داشت بنام بهسود، کابل و خوش گنبد. خانه ها در عقب دیوار های نیمه فرسوده قرار داشت، بازار آن از شرق به غرب، درازترین جاده تنگ با دکانهای خورد و متنوع بود و برای نفوس روبه کثرت، وسعت شهر تنگی میکرد. گرچه زمستان فرحت بخش داشت و خارج شهر باغهای شاهی، غلام حیدرخان، سراج العماره و باغ گلف که همه از یادگارهای امیر شهید مرحوم بود، محل گردش خوب بود، مگر در تابستان زندگانی مشکل و تهیه آب و آرامش ناچیز بود. دیدار این حوزه عقب

د پانو شمیره: له 5 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ

مانده او را وادار کرد تا آستین برزند، پلان ها برای بهبود آن ترتیب دهد. تهیه پرسپونل فنی، موضوع مالی و بودجه چیز آسانی نبود. با آنهم شروع بکار نمود، کاریکه خودش مهندس بود و خودش آمر و محاسب، نقشه های قشله جلال آباد، اسمار، تورخم و پلان و محل یک شهر جدید خارج قلعه و شهر جلال آباد آنوقته طرح و پیشبینی و خاک ریزی شد. درباغ های شاهی و کوکب کار شروع گردید، در شنوار و شمشاد پوسته های عسکری تقویه گردید و در ماماخیل و استفاده از آن در گرمی تابستان عملی شد. امور بلدی و آبرسانی و ساختمانی بیرون شهر به شدت جریان یافت، با جدیت، پشتکار و خشونت شروع به کار نمود و برای پیشبرد کار از بودجه ناچیز قوه عسکری، بیگار اهالی و کمهای خوانین استفاده میکرد. او جوانی بود پرشور و در هر موضوع آتشین و پرحرارت که گاه گاه رویه خشن او به شهرت و محبوبیتش صدمه میزد و مردم از او گریزان می شدند و دیوانه اش می پنداشتند.»

جنرال ابوی بر علاوه قرابت خانوادگی، با اینجانب دوستی شخصی داشت و این دوستی بخصوص در زمان زندان که باهم مدتی کمتر از دو سال را در بلاک اول زندان پلچرخ گذشتانیدم، بیشتر و بیشتر گردید. او از زبان جنرال یحیی نوروز [یکی از جنرالان تحصیلکرده و لایق اردو] هم اطاقی او در زندان نقل قول میکند که موصوف از زبان پدرش محمد نوروز خان [وزیر] شبی در زندان حکایت کرد که: «حینیکه پدرم سرمنشی اعلیحضرت محمد نادر خان بود، روزی دو نامه بالای میز خود دید، اولی به خط و امضای داؤد خان قوماندان و حاکم اعلای سمت مشرقی که با کلمات زننده و تند و پر از احساسات جوانی، شکایت از آن داشت که نقاط مهم تورخم و خاصاً تهانه "فرونتر" که خاک اصلی افغانستان است، هنوز هم در دست و اشغال انگلیس است. این عطالت و نامردی تا کی دامنگیر ما خواهد بود و اجازه خواسته بود که تهانه مذکور را اشغال نماید. جوابیه آن، مکتوب دومی بود به قلم و امضای شاه [محمد نادر خان] که نوشته بود: "ارجمند عزیز، ما پیران زمین گیر هستیم، قدرت اجرائی در خود احساس نمیکیم و ترا که در قدرت جوانی و شور وطن پرستی هستی مانع نمی گردم، خدا کند بتوانی خاک ها باخته را بدست بیاوری، دعای ما بدرقه تو." یحیی نوروز ادامه داد که: پدرم هر دو مکتوب را گرفت نزد اعلیحضرت [نادرشاه] رفت و هدایت خواست. شاه گفت من از دست این پسر دیوانه به جان رسیده ام، غیر ازین چه بنویسم؟، گفتم اعلیحضرت او جوان تازه کار است، اگر این جوابیه به او برسد، طغیانش بیشتر میشود و خطری متوجه خواهد شد. من هر دو نامه را نگاه می کنم.»

جنرال ابوی در ادامه این قصه می نویسد: «می بینید که داؤد خان با چه یک روحیه شروع بکار کرد. در همه جوانب با مشکل و مشکلات مواجه بود. در تخیلات سیاسی، در امور انکشافی، قلت مالی و تخنیک، پرسپونل کار و غیره، خود نقشه ساز بود، خود باشی و معمار و باغبان و هرکاره؛ او مانند آن سردار دیگری که نیم امضای خود را یک روز و نیمه باقیمانده آنرا به روز دیگر میکرد و از کثرت کار و ذله گی شکایت داشت [مقصود از جنرال عبدالولی است] نبود. این [گفته] را دروغ نپندارید، موضوع راست است و رفقای عسکری همه ازین واقعیت خبر دارند... صاحبمنصبان ورزیده و معمر و با تجربه، کمتر به او [داؤد خان] می پیوستند و اکثر شان شخصیت های برجسته بودند و نسبت به این جوان تازه کار و خشن زیادتر به عم او سپه سالار غازی دوستی و آشنائی و احترام داشتند. او [داؤد خان] مجبور بود به طرف خورد رتبه ها و نو واردین متوجه شود که این خصلت در تحت شعور او جا گرفت که در حین کودتا علیه شاه نیز از آن کار گرفت و از خورد رتبه های خونگرم و بی بصیرت استفاده کرد.»

ابوی از شیوه کار محمد داؤد خان در مشرقی با این عبارت یاد میکند: «مشغولیت های او در امور ساختمانی قشله های شنوار، ماماخیل، بریکوت، تعمیرات باغ شاهی، کوکب، شهر جدید، ترتیب راه ها و پل و پلچک ها تا اندازه از مجرد فکری او می کاست؛ نسبت خشونت او در کار و استفاده از بیگارها، مردم از او خوش نبودند و هراس داشتند، مگر پاک نفسی، عفت، پشت پا زدن به عیش و استراحت او را قسماً محبوب می ساخت و تا اخیر عمر با اینگونه زحمتکشی ها عادی شده بود و حتی اعتیاد پیدا کرده بود. موضوعات خورد و پیش پا افتاده را شخصاً و ارسی میکرد و به مادونان اعتبار نمیکرد. وقتیکه صدراعظم بود، دیدم هر عصر از نهالهای درختان کنار سرک ماهیپر خبرگیری میکرد و آبیاری آنرا کنترل می نمود... کاش در امور حیاتی و حسابی هم چنین مراقبت ها صورت میگرفت.» او

د پانو شمیره: له 6 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په خیر و لولئ

در این مورد چند مثال ارائه می‌دارد که چگونه در پروژه قوای کار رانندگان و مکانیک‌ها از سهمیه تیل دزدی می‌کردند و یا بعضی از مامورین عالی رتبه به حیف و میل پولهای دولت می‌پرداختند. (تا اینجا مطالبی از قسمت اول نوشته مذکور که در شماره چهارم، جون 1990، مجله خراسان، صفحه 60 تا 64 اقتباس گردید، البته آنچه در بین کرسه [] گرفته شده، از این قلم است)

(ادامه دارد)

د پانو شمیره: له 7 تر 7

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خير و لولئ